



تخارستان شرقی
مندی

مندی

تخارستان شرقی

dastopaa.net

پلیس کنار دستیم گفت یه گاز از ساندویچت می‌دی گفتم این ساندویچ نیس باتومه گفت پس چرا پیچیدی تو کاغذ ساندویچ؟ پلیس کناریم البته پلیس نبود تا همین یه ساعت پیش که بهش گفتن کرکری کفاشیشو بکشه و قفل بزنه اونم ریموتو از جیبش درآورد و یه دگمه شو فشار داد و کرکراهش همینطور که قیفیژکنان بسته می‌شد یه صدای بوقی متناوبی هم ازش می‌اومد مث این صداهایی که از مانیتور بالای سر مریضا می‌آد بیب بیب بیب بیب. یارو با نیش باز گفت کرکره‌م اتوماته بعد اومد کنار ما نشست خودشو زورچپون کرد وسط من و رفیقم روی سکوی جلوی مغازه‌ش و من دیدم روکت هاکوپیان‌ش سردوشی داره بعد سرشو نزدیک باتومم کرد و گفت چه بوی خیارشوری‌م می‌ده نگفتی چرا پیچیدی تو کاغذ ساندویچ گفتم خب بفهمی نفهمی من اهل ادبیاتم، داشت با ریموتش ور می‌رفت گفت نه؟ زد زیر خنده و با آرنجش به پهلولی رفیقم سقلمه زد رفیقم گفت هوی دستتو بکش نسناس این اولین حرفی بود که امروز زد از صب تو لک بود دیشب گفته بود کسی صب صداش نکنه انگار خونه‌ی خاله‌س هاکوپیان گفت تو که اهل ادبیاتی اون مجسمه‌هه کیه وسط میدون پاوه؟ گفتم پاوه؟ پاوه چیه اینکه میدون فردوسی‌ه ولی تا گفت پاوه دلشوره گرفتم یه چیزای ریزی آژیر کشید و از دماغم رفت بالا تا تو مخم یه چیزی مث تراشه‌هایی که از جوشکاری پرت می‌شه تو هوا هاکوپیان گفت ریدی که بعد پا شد رفت سمت یه ون مشکی که کنار خیابون پارک کرده بود و یه دقه بعد همین‌طور که با سر ریموتش منو نشون می‌داد با دو نفر برگشت، پا شدم و سلام نظامی دادم، دو نفر گلنگدن ژسه‌اشو کشید و گفت این روزا ساندویچو تو کاغذ نمی‌پیچین تو زورورق می‌پیچین لوله تفنگش سمت من بود گفت یا تو این کاغذ شمعی‌هاکوپیان گفت مثل هایدادونفر گفت حتا تو جعبه می‌دارن هاکوپیان گفت مث مک‌دونالد دونفر گفت تو جیبت خمیر دندون پاوه داری؟ گفتم نه هاکوپیان با ریموتش زد تو پهلولوم و یه دگمه رو فشار داد صدای جیز جیز الکتریسیته اومد و از نوک فرق سرم لرزید تا پا پا پا پا پا پا پاوه رفیقم گفت بی‌خیال قربان این که از خودمونه یه گهی خورده حالا، دو نفر گفت مایونز چی؟ داری رفیقم گفت بفرمایید و قوطی خلال‌دندونو گرفت جلوش دو نفر چارتا برداشت بقیه نفری یکی، رفیقم فندک زد و خلال دندون همه رو روشن کرد گفتم من سیگاری نیستم به سرم اشاره کردم و شکل نوار مغز تو هوا کشیدم چون هنوز تو شقیقه‌هام صدای جیز جیز الکتریسیته می‌اومد دو نفر خلال دندونشو تکوند سیگار کشیدنش مثل پل رودخانه‌ی کوای بود با لوله‌ی ژسه‌اش به ما اشاره کرد و گفت تو تو تو و تو برین سمت چارراه، این توها یکی‌ش من بودم یکی رفیقم یکی هاکوپیان و یکی موش، راه افتادیم سمت چارراه، موش تمام راه یه کلمه حرف نزد از کنار جدول خیابون راه می‌رفت گاهی هم که به درپوشای مشبک کف پیاده‌رو می‌رسید یهو غیبش می‌زد یا از درز پنجره‌های شوفاژ خونه‌ها سر می‌خورد تو. گفتم والا خوش به حالت تو این سرما یه سولاخ گرمی هست که بخزی توش جواب نداد رفیقم گفت گیر بش نده می‌گه از این یارو عفش می‌گیره بو چرم گاو می‌ده با هاکوپیان بود که آنتن ریموتش رو بالا کشیده بود و هی یه دگمه رو فشار

می داد و توش حرف می زد مدام هم ازش صدای بیب بیب می اومد به چارراه که رسیدیم ها کویان
گفت دستور، بیب بیب، ایستادیم و گفت هر چی بیسیم بگه ودگمهی ریموتش رو فشار داد بیسیم گفت
تو از خاوران می روی (صدای دو نفر بود با خرخر بیسیم) به زمین ناهموار از کشاله های قهوه ای بلخ تا
منخزین تخارستان به سنگ های تراشیده ی بامیان، به سم ستوران بی نعل هون های هپتالی و خون های باکالی
و نون های بیجاری و تو به شمال برو از گذرگاه ابر تا خاک مرطوب و نم زده ی ورکان و نوک تیغ لیث
و پاشنه ی محمد هندو تا شلپ شلپ گل ولای و شتک شتک خون و های و سیه سیه درخت نای و تو به
جنوب برو حکمت روان چو باد در اطراف بحر و بر، تیغت نهان ز تابش آفتاب، رونده با کف پای عریان
به شن ماسه های تفتان و دهان حفره های غران و نکیر نفس های بد زبان و تو را به باختر می بینم رو به
آفتاب با بازوانی گشوده به یسار و یمین از چاه مغرب خورشید مشرق را بیرون کشیده سپرده به غربت
اجرام آسمانی و به مدلت جان های آواره و حیرانی... و آبله ی پاهای پاره پاها یا آآآ
اووووووو اووووووو اووووووو اووووووو اووووووو اووووووو اووووووو اووووووو اووووووو اووووووو
برده بود چون دیدم هر کی داره به وری می ره منم رفتم خیابون دست چپی همونی که سنگفرشه و
دو طرفش چنار داره با نیمکتهای سنگی، از روبرو دو تا دختر می اومدن یکیشون موهاش نارنجی بود یکی
مشکی دست یکیشون به بربری بود دست اون یکی سیگار، منو که دید سیگارو جلدی انداخت پشت
سرش گفتم نون بربری شما رو موجه نمی کنه، خودم از تیزهوشی ام خوشم اومد حرف نزدن رنگشون
عین گج گفتم تو چرا می لنگی؟ شلوارش خاکی بود گفت نمی لنگم گفتم کتک خوردی گفت نه گفتم دو
قدم بیا جلو ببینم، اومد، معلوم نکرد که می لنگه گفتم دو قدم بیا جلو به قدم عقب بعد بچرخ گفت اینکه
والسه آهنگ می خاد اون یکی گفت مثلا والس شوبرت یا برامس اون یکی گفت اصن والس جاز اون
یکی گفت والس اون پسره که روس بود اسمش چی بود اون یکی گفت اوژنی گرینکو اون یکی گفت
آره آره با سیگار گوشه ی لبش اون یکی همینطور که می گفت عالی ه انگشتشو فشار داد رو زنگ در به
خونه در که باز شد نون بربری اشونو انداختن تو گاری به رفتگره و هل خوردن تو خونه و درو پشتشون
بستن یهو به آهنگی تو کل خیابون پخش شد یکی گفت به به چه حالی داره این موزیک، من که البته
والس بلد نیستم ولی از اینا بلدم و شروع کرد کردی رقصیدن به پسر جوون بود با یه خنده ی گل و گشاد
گفت به منم به نخ سیگار می دی؟ گفتم این خلال دندونه ولی ساندویچ دارم می خواهی؟ نشستیم کنار پیاده
رو پسره به جعبه دستش بود اندازه ی صندوق میوه به شیار رو سقف جعبه بود گفتم این چیه تو دستت
گفت شیر یا خط می کنی اگه خط اومد سکه اتو می ندازی تو جعبه می شه مال من، از این سکه ها بعد به
سکه از جیبش درآورد اندازه ی نعلبکی گفت می خای امتحان کنی؟ گفتم نه، گفت خب بده اونو یهو دلم
ضعف رفت ساندویچو نصف کردم و بهش دادم بقیه اشو کردم تو جورابم و پاچه ی شلوارمو کشیدم روش
وقتی داشت می خورد پرسیدم اسمت چیه؟ گفت ژاله، جعبه رو از دستش گرفتم گذاشتم زمین و روش

رنگ گرفتیم: ژاله بر سنگ افتاد چون شد ژاله خون شد، خودشم باهام دم گرفت، خون چه شد خون چه شد خون جنون شد ژاله خون کن بعد دو تامون خندیدیم حالا آهنگ تموم شده بود و صدای بسته شدن کرکره‌ی مغازه می‌اومد با همون صدای بیب بیب مانیتورای تو بیمارستان پسره یهو غمش گرفت صندوقشو گرفت بغلشو و گفت حالا راستی راستی؟ گفتم آره بابا یه ساعت دیگه تو خیابون امیر اکرم دختل می‌آد گفت همم صندوقشو کنار گوشش تکون داد که بفهمه چقد سکه توشه گوشه‌ی لبشو کشید پایین و ابروشو داد بالا بعد پرسید کار موشه‌اس؟ یه صدایی گفت نه خیر، صدا از پنجره‌ی مشبک فاضلاب می‌اومد گفتم نه کار همین رفیق خودمه از صب اعصابش گه‌مرغی بود گفت همم طوری نیس پیش می‌آد بعد پرسید این ساندویچت مزه‌ی باتوم می‌داد نگا، کاغذ ساندویچو کشید گوشه‌ی لبش و نشونم داد، خونی بود گفتم نه دیگه اونطورام نیس که تو شلوغش می‌کنی گفت باشه دستت درد نکنه به هر حال و کاغذو انداخت دور گفتم چیکارش کردی؟ گفت انداختم تو جوق گفتم شما به جوب می‌گین جوق؟ بیلاخ زد بعد جعبه‌اشو زد زیر بغلش و پا شد رفت گفتم ببین به خیابون امیر اکرم که رسیدی سرتو برگردون سمت گلوله دستشو برد بالا که بینی خیالت نباشه اون بغل رفتگره هنوز با گاریش ایستاده بود ونون بربری می‌خورد ازش پرسیدم تو آت و آشغالات کاغذ ساندویچ داری؟ گفت اره دست کرد و یه کاغذ مچاله‌ی خیس و خونی داد دستم گفتم از کجا آوردی جوب رو نشون داد با ابرو نشون داد چون دهنش پر بود و داشت گاریشوهل می‌داد که بره نگا که کردم دیدم جوق پر از خونه پرسید شما به جوب می‌گین جوق؟ بیلاخ زد بعد جعبه‌امو زدم زیر بغلم و پا شدم رفتم گفتم ببین به خیابون امیر اکرم که رسیدی سرتو برگردون سمت گلوله دستمو بردم بالا بینی خیالت نباشه بعد گفت بیب بیب بیب بیب بیب